

عرضه و تقاضا در اقتصاد آنارشستی

ترجمه‌ی امیرحسین خدادادی



آنارشیت‌ها واقعیت‌های زندگی را نادیده نمی‌گیرند؛ واقعیت‌هایی از این دست که در یک لحظه‌ی خاص از زمان، فراوانی یک کالای خاص زیاد است و تمایل زیادی برای مصرف و یا استفاده از آن وجود دارد. در ضمن انکار هم نمی‌کنیم که افراد مختلف، منافع و سلیقه‌های مختلفی دارند. باین حال، منظور از «عرضه و تقاضا» معمولاً این نیست. اغلب در مباحثات اقتصادی عمومی، به این فرمول، کیفیت اسطوره‌ای خاصی داده می‌شود که واقعیت‌های بنیادی‌اش و همچنین برخی از پیامدهای ناسازگار نظریه را نادیده می‌گیرد. حداقل این که، در یک جامعه‌ی نابرابر، «قانون عرضه و تقاضا»، کارآترین ابزار توزیع نیست؛ زیرا تصمیمات به نفع اغنیا گرفته می‌شود.

از لحاظ تخصیص منابع کمیاب تا جایی که به عرضه و تقاضا مربوط می‌شود؛ آنارشیت‌ها به خوبی از ضرورت تولید و توزیع کالاهای ضروری برای کسانی که به آن‌ها نیاز دارند، آگاه هستند. اما سؤال این است که در یک جامعه‌ی آنارشیتی چه گونه متوجه می‌شوید که نیروی کار و مواد ارزشمند به هدر نمی‌روند؟ قضاوت در مورد مناسب‌ترین ابزار، چه گونه انجام می‌شود؟ اگر همه‌ی مواد مشخصات فنی را دارند، افراد چه گونه از میان مواد مختلف، انتخاب خود را انجام می‌دهند؟ اهمیت برخی از کالاها نسبت به سایر کالاها چه گونه است؟ مثلاً سلفون در مقایسه با کیسه‌های جاروبرقی چه قدر اهمیت دارد و به این ترتیب، کدام یک باید تولید شود؟

طرفداران بازار ادعا می‌کنند که سیستم آن‌ها به چنین سؤالاتی پاسخ می‌دهد. از نظر فردگرایان و آنارشیت‌های «همکاری متقابل»، بازار غیر سرمایه‌داری، چنین اطلاعاتی را نشان می‌دهد. اطلاعات مذکور، بین قیمت بازار و قیمت تمام‌شده،^۱ تفاوت قائل می‌شود. افراد و تعاونی‌ها بر اساس این اطلاعات، واکنش نشان خواهند داد. پاسخ کمونیست‌ها و آنارشیت‌های جمع‌گرا که حتی بازارهای غیر سرمایه‌داری را رد می‌کنند، ساده‌تر است.

^۱ cost price

این آنارشیت‌ها معتقدند که گرچه بازار به چنین پرسش‌هایی پاسخ می‌دهد؛ اما این کار را با روش‌های غیرمنطقی و غیرانسانی انجام می‌دهد (درحالی‌که این موضوع به‌ویژه در مورد سرمایه‌داری درست است، نمی‌توان فرض کرد که در بازار پاسرمایه‌داری وجود نخواهد داشت). سؤال این است که: آیا جمع‌گرایان و آنارشیت‌های کمونیست می‌توانند به چنین سؤالاتی پاسخ بدهند؟ بله آن‌ها پاسخ می‌دهند.

آنارشیت‌های جمع‌گرا و کمونیست، بازار را رد می‌کنند. این رد کردن، اغلب تا حدودی بر برنامه‌ریزی مرکزی دلالت دارد. آن‌گونه که دیوید شویکارت سوسیالیست بازارگرا، می‌گوید، «اگر ملاحظات سود، مصرف منابع و فنون تولید را تحمل نکنند؛ آن‌گاه، مدیریت مرکزی باید این کار را انجام دهد. اگر سود، هدف یک سازمان تولیدی نباشد؛ آن‌گاه هدفش بایستی بازده فیزیکی باشد (ارزش‌های مصرفی). [علیه سرمایه‌داری، ص ۸۶]. با این حال، شویکارت اشتباه می‌کند. لازم نیست تا پیوندهای افقی مبتنی بر بازار باشد. ضرورتی ندارد تا همکاری بین افراد و گروه‌ها، سلسله‌مراتبی باشند. دلالت ضمنی این توضیح این است که فقط دو راه برای ارتباط با دیگران وجود دارد - یا به‌زور (صرفاً با پول نقد) یا با سلسله‌مراتب (شیوه دولت، ارتش یا محیط کار سرمایه‌داری). اما مردم به روش‌های دیگری نیز به هم مربوط می‌شوند؛ مانند دوستی، عشق، همبستگی، کمک‌های متقابل و غیره. بنابراین شما می‌توانید به دیگران کمک کنید یا به آن‌ها وابسته شوید؛ بدون این که به شما دستور داده شود تا این کار را انجام دهید یا به‌وسیله‌ی پرداخت پول نقد برای انجام این کار -- ما همیشه این کار را انجام می‌دهیم. شما می‌توانید با هم کار کنید، زیرا با این کار به خودتان و شخص دیگر سود می‌رسانید. این شیوه‌ی واقعی کمونیستی است که کمک متقابل و توافق آزاد است.

بنابراین، شویکارت، اکثریت قریب به اتفاق روابط موجود در هر جامعه‌ای را نادیده می‌گیرد. به‌عنوان مثال، عشق/کشش یک پیوند افقی بین دو فرد خودمختار است و ملاحظات سود وارد این رابطه نمی‌شود. بنابراین، آنارشیت‌ها معتقدند که استدلال

شویکارت ناقص است؛ زیرا قادر به تشخیص این نیست که استفاده از منابع و فنون تولید را می‌توان برحسب نیاز بشر و توافق آزاد بین بازیگران اقتصادی، بدون سود و یا فرمان مرکزی سازمان داد. معنای این سیستم این نیست که همه‌ی ما باید به یکدیگر عشق بورزیم (آرزویی ناممکن). در عوض، به این معنی است که قبول می‌کنیم که با همکاری داوطلبانه ما (به‌عنوان افراد برابر)، اطمینان حاصل می‌کنیم که افراد آزاد باقی می‌مانیم و این که می‌توانیم از مزایای به اشتراک گذاری منابع و کار، بهره‌مند شویم (به‌عنوان مثال، یک روز و هفته‌ی کاری کوتاه‌شده، کار خود-مدیریت شده و شرایط کاری امن و بهداشتی و انتخاب آزاد محصول از کل جامعه). به‌عبارت دیگر، منفعت شخصی که از خودپرستی محدود و ویرانگر جامعه‌ی سرمایه‌داری فراتر می‌رود.

توافق آزاد و پیوندهای افقی، به معاملات بازار محدود نمی‌شوند— آن‌ها به دلایل متعددی توسعه می‌یابند و آنارشیست‌ها این موضوع را قبول دارند. همان‌طور که جورج بارت می‌گوید:

«حالا بیایید تصور کنیم که شورش عظیم کارگران رخ داده و در این شرایط، اقدام مستقیم آن‌هاست که حرف آخر را می‌زند. آیا نمی‌توان تصور کرد که بعضی از مردان در خیابانی گرسنه شوند و خیلی زود فهرستی از قرص نان موردنیاز را تهیه کنند و آن را به نانوایی که در اختیارشان است ببرند؟ آیا مشکلی در این فرض وجود دارد که بعد بر اساس این فهرست، مقدار نان لازم پخته خواهد شد؟ نانوایان پیشاپیش می‌دانند که چه تعداد چرخ‌دستی و کامیون برای ارسال نان برای مردم خیابان موردنیاز است. حال اگر نانوایان، صاحبان چرخ‌دستی‌ها و رانندگان کامیون‌ها را از این موضوع مطلع کنند؛ آیا این کار حداکثر تلاش نانوایان برای تأمین وسایل نقلیه نیست... اگر.. [نانوایان] تعداد بیش‌تری میز کار [برای پخت نان] لازم داشته باشند... نجاران آن‌ها را تأمین خواهند کرد [و غیره]... بنابراین این دور بی‌پایان ادامه می‌یابد— در اینجا از وابستگی متقابل و متعادل طرف‌های مذکور اطمینان وجود دارد؛ زیرا "نیاز" نیروی محرک در پشت همه‌ی این کارهاست... به همین ترتیب است که هر فرد آزاد برای تولید نان، ماشین‌آلات و همه

آنچه برای زندگی لازم است، به برادران [و خواهرانش] وابسته است. این فرد، هیچ محرکی جز امیال خود برای بهره بردن کامل از زندگی ندارد. بنابراین هر مؤسسه‌ای آزاد و خودکفاست^۱ و با سایر مؤسسات همکاری می‌کند و وارد توافق با آن‌ها می‌شود؛ زیرا با این کار، امکانات خود را گسترش می‌دهد. هیچ دولت مرکزی استثمارگر یا تحمیل‌کننده‌ای وجود ندارد؛ اما ساختار کامل مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد، زیرا هر یک از بخش‌ها وابسته به کل هستند... چنین جامعه‌ای به خواسته‌های مردم پاسخ‌گوست و با همان سرعتی که به بزرگ‌ترین آرمان‌های خود پاسخ می‌دهد، نیازهای روزمره‌ی خود را نیز تأمین می‌کند. شکل‌های متغیر چنین جامعه‌ای، تعبیر گذرایی از انسانیت خواهد بود.» [انقلاب آنارشیستی، صص ۱۷-۱۹]

برای اتخاذ تصمیمات مولد، لازم است بدانیم که دیگران به چه چیزی نیاز دارند. علاوه بر این، برای برآوردن این نیازها و ارزیابی گزینه‌های جایگزین موجود، به اطلاعات نیاز داریم. بنابراین، این موضوع، سؤالی است بر سر توزیع اطلاعات بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان؛ اطلاعاتی که اغلب، به دلیل نابرابری در منابع (در بازار نیازها به حساب نمی‌آیند؛ «تقاضای مؤثر» است که اهمیت دارد و این امر بازار را به نفع ثروت منحرف می‌کند) بازار آن‌ها را پنهان می‌کند (به‌طور فعال آن را بلوکه می‌کند) و یا به تحریف آن اقدام می‌کند. در بخش آخر، تا حدودی درباره این شبکه از اطلاعات بحث خواهیم کرد. در این بخش، بر اساس ارزش مصرف، روشی را برای مقایسه‌ی مواد مختلف، فنون و منابع معرفی می‌کنیم. علاوه بر این، نشان می‌دهیم که در هنگام تصمیم‌گیری، لازم است تا نوسانات فعلی در موجودی انبار، تولید و مصرف نیز در نظر گرفته شود.

برای نشان دادن تغییرات نسبی در کمیابی یک کالای مفروض، بایستی مشخص کنیم که چه چیزی را می‌توان شاخص کمبود نامید. این شاخص، کاربران بالقوه‌ی این کالا را

^۱ self-contained

آگاه می‌کند که آیا تقاضای این کالا بر عرضه پیشی می‌گیرد یا خیر. بنابراین، آنان ممکن است تصمیمات خود را در پرتو تصمیمات دیگران به‌طور مؤثر تعدیل کنند. برای مثال، این شاخص می‌تواند به شکل درصد باشد که رابطه‌ی سفارش‌های ارائه شده برای یک کالا را با مقدار واقعی تولیدشده، نشان می‌دهد. برای مثال، کالایی که تقاضایی بیش از عرضه‌اش دارد، مقدار شاخصی معادل ۱۰۱٪ یا بالاتر خواهد داشت. این مقدار کاربران بالقوه را آگاه می‌کند تا شروع به جستجو برای جایگزین آن کنند یا در مصرف آن صرفه‌جویی کنند. برای همه‌ی سندیکاها این رقم کمیابی، به‌عنوان یک رقم تعمیم‌یافته در هر صنعت در سطح منطقه‌ای، «ملی» و غیره وجود خواهد داشت.

بدین ترتیب، می‌توان مشاهده کرد که یک کالای خاص، تقاضای بالایی دارد و بنابراین فقط تولیدکنندگانی که واقعاً آن را لازم دارند، آن را سفارش خواهند داد. بدین ترتیب، اطمینان حاصل می‌کنیم که از منابع، استفاده‌ی مؤثری می‌شود. البته به‌منظور حصول اطمینان از وجود سطح میان‌داری^۱ مناسبی از کالایی خاص، از ذخیره‌سازی و دیگر فنون اساسی دفترداری استفاده می‌شود. این موضوع ممکن است عرضه‌ی بیش از حد برخی از کالاهای در حال تولید، منجر شود و از آن به‌عنوان ذخیره‌ای برای پاسخ‌گویی به تغییرات غیرمنتظره در تقاضای کل کالاهای مذکور استفاده کرد. این سیستم میان‌داری هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی کار می‌کند. روشن است که سندیکاها انبارها و فروشگاه‌هایی مملو از مواد خام و کالاهای تولیدشده بلااستفاده خواهند داشت که می‌توانند از آن‌ها برای پاسخ‌گویی به افزایش غیرمنتظره در تقاضا استفاده کنند. در صورت اختلال غیرمنتظره در عرضه، فروشگاه‌های جمعی، بیمارستان‌ها و غیره، فروشگاه‌های خود را که مملو از کالاهاست، خواهند داشت.

این روش، حتی در سرمایه‌داری معمول است. تفاوت بین تقاضای واقعی و تقاضای انتظاری، توسط تغییرات ناخواسته موجودی، جذب می‌شود. امروزه، شرکت‌ها نیز

^۱ buffer

به‌منظور پاسخ‌گویی به نوسانات شدید تقاضا، ظرفیت مازاد دارند. چنین سیاست‌هایی برای حفظ انبارها و ظرفیت مازاد،^۱ در آنارشیسم هم ادامه خواهد داشت. فرض بر این است که اگر سندیگاهها و کنفدراسیون‌های آنها، نیازی به تعدیل ظرفیت را حس کنند، مایل به انجام این کار هستند. از این‌رو، در واکنش به تغییرات تقاضا و برای تهیه‌ی اطلاعاتی که برای چنین تعدیلی لازم است، نیازی به تغییر قیمت‌ها نخواهد بود. دلیل این موضوع این است که «تغییر در تقاضا، ابتدا به‌عنوان تغییر در مقداری که باید با قیمت‌های موجود فروخته شود، آشکار می‌شود [و یا در سیستم بدون پول،^۲ مصرف شود]. به همین دلیل، تغییر تقاضا در تغییر موجودی انبارها یا سفارش‌ها منعکس می‌شود. چنین تغییراتی، شاخص‌ها یا نشانه‌های بسیار خوبی هستند که موجب عدم تعادل بین تقاضا و جریان خروجی شده‌اند. اگر ثابت شود که تغییر در تقاضای محصولات، دایمی است؛ واحد تولیدی متوجه می‌شود که موجودی انبارهایش رو به کاهش گذاشته و سفارش آن‌ها طولانی شده یا موجودی انبارهایش زیاد شده و سفارش‌ها کاهش یافته‌اند... بنابراین، در واکنش به تغییرات در تقاضا، برای تهیه‌ی اطلاعات در مورد ضرورت تعدیل ظرفیت، نیازی به تغییرات قیمت نخواهد بود.» [پت دوین، دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی، ص. ۲۴۲]

بنابراین سندیگاهها، جمع‌ها و کنفدراسیون‌های آنان، برای مدیریت تغییرات پیش‌بینی‌نشده در عرضه و تقاضا، انبارهای میان‌دار ایجاد خواهند کرد. کشورهای سرمایه‌داری مانند ایالات متحده آمریکا برای جلوگیری از تغییرات در اوضاع و احوال بازار محصولات کشاورزی و دیگر مواد خام استراتژیک که موجب نوسانات ناگهانی قیمت نقدی^۳ و تورم می‌شوند، از این نوع انبارها نیز استفاده می‌کنند. پل دیویدسون؛

^۱ spare capacity

^۲ moneyless

^۳ spot-price

اقتصاددان پساکینزی، معتقد است که این امر موجب ثبات قیمت کالاها می‌شود. در سال‌های بین ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۲، چنین ثباتی «جنبه‌ی اصلی دورنمای رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ی اقتصاد جهانی بود.» نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا، این برنامه‌های منطقه‌ی میان‌دار را برچید. این امر به «نوسانات شدید قیمت کالا» انجامید که اثرات منفی جدی اقتصادی داشت. [مباحثات اقتصاد پساکینزی، ص ۱۱۴ و ۱۱۵]. مجدداً، به احتمال زیاد، جامعه‌ی آنارشیستی، برای ایجاد تعادل در تغییرات کوتاه‌مدت عرضه و تقاضا، از این نوع سیستم میان‌دار استفاده خواهد کرد. با کاهش نوسانات کوتاه‌مدت عرضه‌ی کالا، تصمیمات سرمایه‌گذاری بد، کاهش می‌یابند؛ زیرا سندیکاها گمراه نمی‌شوند (مثل نظام سرمایه‌داری که در زمان تصمیم‌گیری، قیمت‌های بازار، بیش‌ازحد بالا یا خیلی پایین می‌شوند).

این موضوع، همراه با تحلیل هزینه-فایده موجب می‌شود تا اطلاعات مربوط به تغییرات درون اقتصاد بدون پول، به سرعت در سراسر کل سیستم، گسترش یابد و همه‌ی تصمیم‌گیرندگانی را که اکثرشان چیزی در مورد علل اصلی این تغییرات نمی‌دانند، تحت تأثیر قرار می‌دهد. این اتفاق، به یک سندیکا اجازه می‌دهد تا معلوم کند که چه کالایی حداقل منابع را مصرف می‌کند و در نتیجه بیش‌تر آن منبع را برای دیگر کاربردها باقی می‌گذارد (به‌عنوان مثال، هزینه‌های نسبی یا کمبود). علاوه بر این، این موضوع به آن سندیکا، درباره‌ی این که چه منابعی برای ساخت آن کالا به کار می‌روند (به‌عنوان مثال، هزینه‌های مطلق درگیر آن)، اطلاعاتی ارائه می‌کند. حال بدون این که الزامی از سوی یک نهاد مرکزی «همه‌چیزدان» مثل اقتصاد برنامه‌ریزی مرکزی لنینیستی وجود داشته باشد، اطلاعات مربوطه با همه‌ی افراد ذی‌ربط مبادله می‌شوند. آنارشیست‌ها مدت‌های طولانی است که متوجه شده‌اند که احتمالاً هیچ نهاد مرکزی قادر نیست تمام اطلاعات پراکنده در سراسر اقتصاد را در اختیار داشته باشد تا تولید را سازمان‌دهی کند. اما اگر چنین نهادی اقدام به انجام این کار کند، بوروکراسی حاصل، مقدار اطلاعات در

دسترس تصمیم‌گیرندگان را به‌طور مؤثری کاهش داده و بی‌اثر می‌کند و بنابراین باعث ایجاد کمبود و ناکارآمدی می‌شود.

برای درک این ایده که این سیستم چه‌گونه کار می‌کند؛ اجازه دهید مثالی از تغییر در صنعت مس را مطرح کنیم. بیاید فرض کنیم که یک منبع مس به‌طور غیرمنتظره از بین برود یا این که تقاضا برای مس افزایش یابد. چه اتفاقی می‌افتد؟

اولاً تفاوت اولیه، موجب کاهش ذخیره‌ی مس خواهد شد. هر یک از سندیکاها، این ذخیره را حفظ می‌کنند تا تغییرات غیرمنتظره‌ی درخواست‌های مس را لحاظ کرده باشند. این موضوع به از بین بردن تغییرات کوتاه‌مدت در عرضه یا تقاضا کمک می‌کند. ثانیاً به‌طور طبیعی، سندیکاهای تولیدکننده‌ی مس با افزایش تقاضای مس مواجه می‌شوند. این امر بلافاصله شاخص کمیابی آن بنگاه‌ها و محصولات‌شان را افزایش می‌دهد. برای مثال، ممکن است شاخص از ۹۵٪ (نشان‌دهنده قدری تولید بیش‌از‌حد نسبت به تقاضای فعلی) به ۱۱۵٪ (نشان‌دهنده افزایش تقاضای مس نسبت به سطح فعلی تولید) رشد کند. این تغییر در شاخص کمیابی (به همراه مشکلات موجود در راه پیدا کردن سندیکاهای تولیدکننده‌ی مس که سفارش قبول کنند)، وارد الگوریتم‌های تصمیم‌گیری دیگر سندیکاها می‌شود. این موضوع به‌نوبه‌ی خود، به تغییر برنامه‌های آن سندیکاها منجر می‌شود. به‌عنوان مثال، سندیکاها می‌توانند به دنبال دیگر تأمین‌کنندگانی که شاخص کمیابی پایین‌تری دارند، باشند یا ممکن است جایگزینی برای مس مورد‌استفاده قرار گیرند؛ زیرا آن‌ها به منبع کارآمدتری برای استفاده، تبدیل شده‌اند.

به‌این ترتیب، درخواست برای محصولات مسی افت می‌کند و به‌زودی این درخواست‌ها، صرفاً انعکاسی از نیازهای واقعی مس است (این تقاضاها، جایگزینی برای مس ندارند). این موضوع، منجر به کاهش تقاضا نسبت به عرضه‌ی کنونی می‌شود (که درخواست سایر سندیکاها برای حفظ سطح میان‌دار انبار آن را نشان می‌دهد). بنابراین پیامی کلی به سراسر اقتصاد ارسال شده که مس (نسبتاً) کمیاب شده و طرح‌های سندیکا

در پرتو این اطلاعات، تغییر کرده‌اند. هیچ برنامه‌ریز مرکزی این گونه تصمیمات را نگرفته است و برای تسهیل آن هیچ پولی لازم نیست. ما یک سیستم غیربازاری غیرمتمرکز، مبتنی بر توزیع رایگان محصولات بین کمون‌های خودمختار داریم.

با نگاهی به تصویر کلان‌تر، این پرسش خودنمایی می‌کند که چه گونه به این تغییر در عرضه/تقاضای مس واکنش نشان داده می‌شود. فدراسیون سندیکایی مس و فدراسیون‌های سندیکایی بین صنایع، جلسات منظمی دارند و پرسش در مورد تغییرات وضعیت مس مطرح می‌شود و آن‌ها باید در نظر بگیرند که چه گونه به این تغییرات واکنش نشان دهند. بخشی از این موضوع، تعیین این مطلب است که آیا این تغییر به احتمال زیاد، کوتاه‌مدت و یا بلندمدت است. تغییر کوتاه‌مدت (مثلاً ناشی از سانحه‌ای در معدن) نیاز به برنامه‌ریزی برای سرمایه‌گذاری جدید ندارد. باین حال، تغییرات درازمدت (مثل درخواست‌های جدید ناشی از محصول جدیدی که سندیکایی دیگر می‌سازد یا معدن موجود روبه اتمام می‌رود) ممکن است نیازمند سرمایه‌گذاری هماهنگ باشد (می‌توانیم انتظار داشته باشیم که سندیکاها در پرتو تغییرات، برنامه‌های خود را اجرا کنند؛ برای مثال، با سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات جدید برای تولید مؤثرتر مس یا افزایش تولید). اگر تغییرات موردانتظار از این طرح تقریباً برابر با تغییرات پیش‌بینی‌شده‌ی درازمدت باشد؛ آن‌گاه نیازی به اقدام فدراسیون نیست. باین حال، اگر آن‌ها این کار را انجام دهند؛ بعد ممکن است نیاز به سرمایه‌گذاری در معادن مس جدید باشد یا سرمایه‌گذاری جدیدی در مقیاس بزرگ در صنعت لازم باشد. فدراسیون چنین طرح‌هایی را پیشنهاد می‌کند.

البته، می‌توان در مورد آینده حدس زد؛ اما نمی‌توان با دقت آن را پیش‌بینی کرد. در نتیجه، ممکن است در صنایع خاصی، سرمایه‌گذاری بیش از حد صورت بگیرد؛ چرا که تغییرات مورد انتظار محقق نمی‌شود. درعین حال، برخلاف سرمایه‌داری، این امر به یک بحران اقتصادی منجر نمی‌شود. وقتی در نظام سرمایه‌داری، سرمایه‌گذاری بیش از حد انجام می‌شود، صرف نظر از نیاز اجتماعی، کارخانه‌هایی که سود نمی‌دهند، تعطیل

می‌شوند. همه‌ی آنچه اتفاق می‌افتد این است که برخی از کالاهای تولیدشده مصرف نخواهند شد؛ برخی از نیروهای کار و منابع، به هدر خواهند رفت؛ سندیکاها برای تولید، توجیه می‌تراشند؛ و تأسیسات نسبتاً ناکارآمد تعطیل می‌شوند و به تولیدات کارآمدتر می‌پردازند. بحران فراگیر اقتصاد سرمایه‌داری، چیزی خواهد بود که به گذشته تعلق دارد.

به‌طور خلاصه، هر سندیکایی سفارش‌ها و تجهیزات خود را دریافت می‌کند و تولیدات خود را به مصرف‌کنندگان خاص خودش می‌فرستد. بعلاوه، مراکز توزیع اجتماعی، برای سندیکایی که برایش تعیین شده، سفارش محصولات لازم را می‌دهد. بدین شیوه، مصرف‌کنندگان می‌توانند سندیکای خود را به سندیکایی که به نیازهای آنان پاسخ می‌دهند، تغییر بدهند و به همین ترتیب، واحدهای تولیدی از آنچه مورد استفاده‌ی اجتماعی است، آگاهی یافته و اقدام به تولید آن‌ها می‌کنند و همچنین از هزینه‌های اجتماعی منابع مورد نیازشان برای تولید آن کالاها آگاه می‌شوند. در این روش، با هماهنگی حاصل از برابری انجمن‌ها (و نه سلسله‌مراتب ساختار شرکتی)، شبکه‌ای از روابط افقی در سراسر جامعه گسترش می‌یابد.

این که آنارشئیست‌ها از «تناقض انزوا»^۱ آگاهی دارند، بدان معنا نیست که فکر می‌کنیم جمع باید برای افراد تصمیم بگیرد که چه چیزی را مصرف کنند. این موضوع مثل یک زندان خواهد بود. همه‌ی آنارشئیست‌ها قبول ندارند که خود فرد باید نیازهای خود و گروه‌هایی را که به آن‌ها می‌پیوندد، تعیین کند. البته گروه‌های مذکور، نیازهای اجتماعی همچون پارک‌ها، بهبود زیرساخت و غیره را تعیین می‌کنند. باین‌حال،

۱ isolation paradox

مشارکت و همکاری همگانی در صورتی تحقق می‌یابد که هر فرد تمایل به سهم بودن در حرکت و فعالیت اجتماعی داشته باشد و از سوی دیگر هر فرد در صورتی در این مشارکت، سهم می‌شود که از مشارکت دیگران اطمینان حاصل کند (مترجم)

آنارشیست‌های سوسیالیست فکر می‌کنند که این امر به سود آن‌ها خواهد بود تا در مورد چارچوبی که این تصمیمات حول آن اتخاذ می‌شوند، بحث کنند. برای مثال، این بدان معنی است که جمع توافق می‌کنند تا به تولید محصولات سازگار با محیط‌زیست پردازند، ضایعات را کاهش دهند و به‌طور کلی تصمیماتی بگیرند که با تعامل اجتماعی، غنی می‌شوند. افراد هنوز بر اساس آنچه تعاونی‌ها تولید می‌کنند، تصمیم می‌گیرند که چه کالاهایی را می‌خواهند. اما این کالاها بر مبنای دستور کار اجتماعی مورد توافق، تولید می‌شوند. در این روش، زباله، آلودگی و دیگر «پی‌آمدهای جانبی»^۱ مصرف‌خرد را می‌تواند کاهش دهد. به‌عنوان مثال، درحالی که برای افراد منطقی است تا برای رسیدن به محل کار رانندگی کنند؛ به‌صورت جمعی، این امر به بی‌خردی عظیم منجر می‌شود (برای مثال، ترافیک، آلودگی، بیماری، زیرساخت‌های اجتماعی نامطلوب). جامعه‌ی خردمند درباره‌ی مشکلات مرتبط به استفاده از خودرو به بحث می‌پردازد و توافق می‌کند تا یک شبکه‌ی حمل‌ونقل عمومی کاملاً یکپارچه ایجاد کند که آلودگی، استرس، بیماری و غیره را کاهش می‌دهد.

بنابراین، درحالی که آنارشیست‌ها سلایق و خواسته‌های فردی را قبول دارند، از تأثیر اجتماعی آن‌ها نیز آگاهی دارند و بنابراین سعی می‌کنند تا محیطی اجتماعی را خلق کنند که در آن افراد می‌توانند تصمیم‌گیری‌های شخصی خود را به کمک ایده‌های افراد دیگر، غنی کنند.

موضوع دیگر این‌که، بدیهی است که سندیکاهای مختلف کالاهایی تولید می‌کنند که قدری به هم فرق دارند. این موضوع تضمینی است برای این واقعیت که مردم حق انتخاب دارند. این تردید وجود دارد که زباله‌ی کنونی حاصل از محصولات متعدد شرکت‌های مختلف (گاهی اوقات همان شرکت‌های چندملیتی هستند!) که همگی کار مشابهی انجام می‌دهند، در یک جامعه‌ی آنارشیستی نیز ادامه پیدا خواهد کرد. باین‌حال،

^۱ externalities

«انواع متنوعی از یک کالا» تولید خواهد شد تا از انتخاب مصرف‌کننده، اطمینان حاصل شود و به تولیدکنندگان اجازه داده می‌شود تا بدانند که مصرف‌کنندگان کدام ویژگی را ترجیح می‌دهند. غیرممکن است که بنشینیم و فهرستی از ویژگی‌هایی که یک کالا باید داشته باشد تهیه کنیم، مگر فرض می‌کنیم که دانش کامل وجود دارد و فناوری نسبتاً ثابت است. در زندگی واقعی، هر دو این مفروضات کاربرد محدودی دارند. بنابراین، تعاونی‌ها کالاهایی با ویژگی‌های مختلف تولید می‌کنند و تولید تغییر خواهد کرد تا پاسخ‌گوی تقاضای این پیشنهاد متفاوت باشند. به‌عنوان مثال، کارخانه‌ی الف یک سی‌دی خوان جدید تولید می‌کند و الگوهای مصرف‌نشان می‌دهند که این دستگاه محبوب است و بنابراین بقیه‌ی کارخانه‌ها تولید خود را تبدیل می‌کنند. این کار، علاوه بر آزمایش‌های تحقیق و توسعه و آزمون جمعیت انجام می‌شود. در این روش، انتخاب مصرف‌کننده حفظ می‌شود و بهبود می‌یابد؛ چراکه افراد قادر خواهند بود تا (در برخی موارد) از طریق گفت‌وگو با سندیکا/کمون بر تصمیمات آنان (به‌عنوان تولیدکننده) تأثیر بگذارند.

درنهایت، شاید عجیب باشد؛ اما ضروری است تا متذکر شویم که سرمایه‌داری فقط در دنیای فانتزی اقتصاد نئوکلاسیک، عرضه و تقاضا را برابر می‌کند. هر اقتصاد سرمایه‌داری واقعی، در واکنش به سود بالاتر ناشی از کالاهایی که قبلاً کم تولید شده‌اند، با عدم اطمینان و تمایل به تولید بیش‌ازحد مواجه خواهد شد. نتیجه‌ی این کار، دوره‌های بحرانی است که در آن کاهش تقاضای مؤثر، موجب افت متناسب در عرضه می‌شود. به این واقعیت زشت اشاره نمی‌شود که نیازهای واقعی (تقاضا) صرفاً به این دلیل برآورده نمی‌شوند که مردم فقیرتر از آن هستند که قیمت کالاها را بپردازند (عدم تقاضای مؤثر). به این ترتیب، نشان دادن این که صرفاً سیستم‌های غیربازاری با مشکل تعادل میان عرضه و تقاضا مواجه هستند، اشتباه است.

نتیجه‌ی این بحث این است که آنارشیست‌ها «عرضه و تقاضا» را نادیده نمی‌گیرند. در عوض، آن‌ها محدودیت‌های نسخه‌ی سرمایه‌داری از این امر بدیهی را تشخیص داده و متذکر می‌شوند که سرمایه‌داری مبتنی بر تقاضای مؤثر است که هیچ پایه و اساسی ضروری با استفاده مؤثر از منابع ندارد. آنارشیست‌های اجتماعی، به جای بازار از دستگاهی مبتنی بر پیوند افقی بین تولیدکنندگان جانب‌داری می‌کنند. تولیدکنندگان مذکور به‌طور مؤثری اطلاعات مربوط به تغییرات نسبی در عرضه و تقاضا را در سراسر جامعه باهم مبادله می‌کنند. این اطلاعات منعکس‌کننده‌ی نیازهای واقعی جامعه است، نه ترازنامه‌های بانک‌ها.

مقاله‌ی بالا ترجمه‌ی بخشی از رساله‌ی زیر است:

<https://anarchism.pageabode.com/afaq/sect1.html>